

## درس ششصد و پنجاه و ششم

### اقتران صورت به ماده و کیفیت تحقق ماده و ترکیب آن با صورت (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اقتران بین صورت و ماده جلسه گذشته یک مقداری صحبت کردیم و نسبت به کیفیت اخذ ماده و صورت گفتیم که ماده جنبه ابهام دارد و صورت جنبه تفصیل دارد، مرحوم آخوند مطالبی را نقل کردند و فرمودند: مقصود از ماده شیء و صورت، نه آن ماده اولیه است و منظور از صورت نه آن صورت اولیه وارد بر ماده است بلکه منظور عبارت از همان کیفیت بروز و ظهور خود شیء در خارج است که البته آن هم صورت است نه اینکه نباشد منتها ما می بینیم در اینجا صور مختلفی بر مواد مختلفی وجود دارد؛ یک وقت ماده، ماده ای است که ماده المواد است و به آن هیولا اطلاق می شود که عبارت از اصل همه مواد و اشیاء در خارج است و لکن بر این ماده وقتی که صورتی مثل صورت خشبیت مترتب می شود او را برای یک امر دیگر و صنعت دیگری مستعد می کند که آن صنعت مقصود بالذات از مقصود غایی فاعل در این شیء خارج است؛ خواه می خواهد سریریت باشد یا بابت یا امثال ذلک باشد.

### وجود واقعی انسان همان صورت او

بنابراین به همین جهت مسئله ماده بودن در اینجا می تواند بر حسب آن استعداد و قابلیت که در این شیء خارج وجود دارد اشکال مختلف و افراد مختلفی پیدا بکند، بنابراین وقتی که ماده در حقیقت انسان را به معنای آن بدن فرض می کنیم، آن یک صورت خارجی دارد که صورت خارجی او عبارت از همان جسمیت اوست ولی همین انسان از نقطه نظر مراتب تکاملی و تغییر و تحولاتی که در او به وجود می آید قابلیت برای ارتقاء به مراتب عالیه را دارد و این قابلیت ارتقاء، به او یک محلی می بخشد که مستعد برای تغییر و تحول از نوع «جوهری» است که در هر تغییر و تحولی صورتی خاص بر این انسان که نفس اوست عارض می شود و آن صورت، او را از یک مرتبه به مرتبه دیگر برمی گرداند و به همین جهت است که وجود واقعی انسان همان صورت او می شود که در آن صورت وجود و حیات دارد و مسائلی که در اینجا ممکن است به مسائل اجتماعی و احکام اجتماعی و روابط اجتماعی برگردد؛ می تواند بر اساس این صورت واقعی انسان که از آن جنبه انسانیت به جنبه های مختلف تحول پیدا کرده جایگاه خودش را پیدا بکند.

## اشکال به قوانین حقوق بشر

در مسائل امروزی فرض بکنید در مطالبی که مربوط به حقوق بشر و امثال ذلک است ما مشاهده می‌کنیم آنچه را که الآن انسان مادی به عنوان حقوق بشر مدنظر قرار می‌دهد، آن جنبه ماده بودن انسان است نه جنبه صوری و فصلی انسان! همین که انسانی دو پا راه می‌رود این یک حقوق بشر و یک قوانینی را می‌طلبد و به او تعلق می‌گیرد، حالا این هرکسی می‌خواهد باشد؛ هر حیوانی می‌خواهد باشد و هر درنده‌ای می‌خواهد باشد، تفاوتی نمی‌کند. این الآن توجه به جنبه ماده بودن است درحالی که ماده بر این مبنای عقلایی و فلسفی هیچ ارزشی ندارد بلکه ارزش ماده به واسطه آن صورتی است که به او تعلق می‌گیرد و آن صورت است که می‌آید ماده را از بقیه مواد جدا می‌کند. آن صورت ماده بودن است که می‌آید خشب را از حديد جدا می‌کند درحالی که ماده یکی است و صورت خشبیت است که به او امتیاز می‌بخشد و صورت حديدیت است که او را ممتاز می‌کند و بعد به واسطه امتیازی که پیدا شد قیمت و ارزش اجتماعی آنها متفاوت خواهد شد، ماده یک برلیان با سایر مواد تفاوتی نمی‌کند اما آن صورت نوعیه اوست که می‌آید و به او ارزش می‌دهد و او را به قیمت بسیار بالا درمی‌آورد و لکن شیشه را به یک صورت عادی که قابل ارزش نیست یا ارزش کمی دارد درمی‌آورد. این صورت همان چیزی است که قابلیت واقعی آن ماده به واسطه او روشن می‌شود و ظهور پیدا می‌کند؛ اگر برلیان صورت خارجی نداشت با شیشه تفاوتی نمی‌کرد، آن صورت خارجی است که او را به آلف و آلف می‌رساند ولی شیشه قیمت متعارف خودش را دارد.

## مساوی بودن انسان از نقطه نظر توجه مادی با حیوانات

انسان از نقطه نظر توجه مادی به او با سایر حیوانات تفاوتی ندارد و بهتر است که حقوق بشر از این نقطه نظر احکامی را که برای حیوانات وضع می‌کنند این احکام را برای انسان جعل بکنند زیرا انسان ماده بدون صورت دیگر از حیث انسانیت ساقط می‌شود. علت ارزشی که انسان دارد به واسطه جنبه صوری و ماده و فصلی بودن اوست که این جنبه می‌آید انسان را جدا می‌کند و به مراتب عالیه می‌رساند ولی اگر این انسان با سوء اختیار خود متبدل به یک حیوانی شد، متبدل به یک الاغی شد که هیچ از نقطه نظر ملاک ارزشی برای او تفاوتی در ارزش‌ها و قبايح نداشت در این صورت الاغ است گرچه به روی دو پا راه می‌رود، تفاوتی نمی‌کند و احکام و حوش باید برای او بار بشود نه حقوق بشر! اشکالی که بر حقوق بشر وارد است این است که به جنبه مادی مسئله نگاه کرده است نه به جنبه صوری، درحالی که بر مبنای فلسفی و به مقتضای او بر مبنای ارزشی، این مسئله حقوق بشر باید به جنبه صوری اشیاء که از جمله انسان است برگشت داده بشود.

پس این مسئله به طور کلی با مبانی فلسفی مخالف است. آن انسانی که آمده و تعدی به منزل غیر کرده

است و به منزل غیر وارد می‌شود و دزدی می‌کند، آن انسان دیگر انسان نیست تا اینکه مشمول حقوق بشر بشود بلکه او یک حیوانی است که متعدی است. انسانی که در مقام درندگی و سبُعیت موجب قتل می‌شود و افراد را مورد تهدید قرار می‌دهد او یک گرگ است منتها آن گرگ بیچاره چهار دست و پا است و این گرگ با چاره با دوپا حرکت می‌کند و بسیار از او درنده تر خواهد شد! این مسئله که الآن صورت آمده و او را جدا کرده این همان است. اشکالی را که در همان ایام سابق دهریین بر مبانی اسلام می‌گرفتند که:

يَدٌ بِخَمْسٍ مَثْبُتِينَ عَسَجِدُ وَدَيْتُ \*\*\* مَا بِالْهَأُ قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ

به جنبه مادی مسئله برگشت دارد که ابوالعلاء مُعَرِّی به مرحوم سید مرتضی نسبت به این قضیه ایراد می‌گیرد و می‌گوید: دستی که پانصد دینار ارزش دارد چرا باید در راه دینار قطع بشود؟! مرحوم سید مرتضی بر مبنای فلسفی پاسخ می‌دهد یعنی می‌گوید: آن دستی که الآن آمده دزدی کرده است جنبه مادی این دست برای شما مورد لحاظ است و جنبه مادی ارزش ندارد، آنچه ارزش می‌دهد جنبه صوری است:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا وَ أَرْخَصَهَا \*\*\* ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمِ حِكْمَةَ الْبَارِي<sup>۱</sup>

که آن جنبه امانت الآن جنبه صوری برای این دست شده و آن باعث ترقی است اما اگر همین دست بیاید به ناموس مردم متعدی بشود، به حریم مردم متعدی بشود، به دماء مردم متعدی بشود، دیگر این دست را باید قطع کرد. آن کسی که از منزلش به درون خانه همسایه نگاه می‌کند، آن چشم از نقطه نظر علت صوری دیگر ارزشی ندارد تا اینکه برای او ارج و قیمتی قائل شد لذا انسان می‌تواند او را دفع کند ولو اینکه موجب کور شدن بشود! به جهنم که کور شد! آن چشمی ارزش دارد که آن چشم در حریم خود آن فرد بخواهد جَوَلان پیدا نکند نه در حریم غیر و تعدی به حریم غیر! آن شخصی که در منزل خودش هست محترم است اما اگر این بخواهد از روی دیوار از منزل خودش به منزل دیگری برود یا در را باز کند و برود داخل و تجاوز کند، انسان می‌تواند او را دفع کند گرچه به قتل او منجر بشود! فَدَمُّهُ هَدْرٌ و فایده‌ای از این نقطه نظر بر او مترتب نخواهد شد.

### اتکاء ارزش‌ها بر مبانی فلسفی

مسئله ارزش‌ها هم بر مبانی فلسفی متکی است، یعنی همین مبنای فلسفی است که می‌آید و ارزش درست می‌کند و مسائل اخلاقی را براساس آنچه را که روابط اجتماعی و اخلاقی نسبت به این قضیه اقتضاء می‌کند در زیر مجموعه خودش قرار می‌دهد.

<sup>۱</sup>. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۷۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۴۷.

## امام علیه السلام روح عالم وجود

امام علیه السلام روح عالم وجود است و آن جنبه صوری در نفس امام به حد تکامل مطلق رسیده است لذا نتیجه عالم وجود چه می شود؟ امام علیه السلام می شود، امام نتیجه و چکیده عالم وجود است که جنبه مادی او به واسطه جنبه صوری او به مرحله تکامل عالی رسیده است لذا بر مکلف واجب است که از این جنبه مادی که جسمیت اوست حفاظت کند و جان امام را نگه دارد. اگر دشمنی امام را تهدید کرد بر انسان واجب است ولو به کشته شدن خودش از امام دفاع کند! این وظیفه و تکلیف است. این برای چیست؟ به این جهت است که الآن نفس او به واسطه جنبه صوری به مرتبه تکامل مطلق رسیده است و ماده او را به واسطه آن جنبه صوری ارزش داده است. این ارزش به واسطه جنبه صوری امام علیه السلام است لذا هیچ چیز از بقاء امام اولی نیست، و اینکه گفته می شود که اگر امر بین یک قضیه ای که مربوط به اجتماع بوده و قضیه ای که مربوط به اسلام است دایر باشد آنجا امام باید فدا بشود، اینها همه مزخرفاتی است که شنیده می شود.

## اسلام، دین، مکتب و تشیع یعنی امام علیه السلام

اسلام یعنی امام، دین یعنی امام، مکتب یعنی امام، تشیع یعنی امام علیه السلام و اسلام منهای امام گیر بودن و زرتشتی بودن است، کمونیست بودن و الحاد است، اسلام منهای امام بی خدایی، شرک، کفر، جاهلیت و الحاد است، امام علیه السلام است که به مکتب صورت متکامله نوعیه می بخشد و بدون امام مکتب فقط به ماده بودن خودش بدون صورت برمی گردد، ماده بدون صورت هم که به اندازه یک ده شایبی - سابق بود و الآن نیست - ارزشی ندارد. درست شد؟! این حقیقت امام علیه السلام صورت عالم وجود است که از جهات مختلف مولد اخلاق و مولد احکام تکلیفی است یعنی وجود و بقاء امام از اوجب واجبات است و همین طور بر همان مبنا حفظ حریم امام نیز از اوجب واجبات است و هیچ مرتبه ای از مراتب وجودی و اخلاقی به مرتبه امام نمی رسد.

پس سر عالم وجود و اینکه گفته می شود امام علیه السلام ناموس خلقت است به خاطر همین جهت است یعنی نتیجه عالم خلقت در وجود امام علیه السلام نهفته است و به همین جهت این صورت فصلیه امام است که اقتضاء این خصوصیات و شرایط را برای امام می کند، اگر امام مثل بقیه افراد بود که این مزایا را نداشت، اگر [فقط] علمش بیشتر بود، [خب] خیلی ها هستند علمشان کم است زیاد است متفاوت است پایین و بالا دارند، اگر امام [فقط] تقوایش زیاد بود این مزیت نبود! چون خیلی های دیگر هم هستند که تقوا دارند، پرهیز دارند، مستحبات را عمل می کنند و از کراهت ها دوری می نمایند.

ما یک دفعه با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - و مرحوم حاج میرزا حسن نوری همدانی پیش یک

بنده خدایی برای دیدن ایشان به مناسبتی رفتیم که الآن [هم در قید حیات] است و از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - است. نهایت تعریفی که از مرحوم علامه طباطبایی می‌کرد این بود: ایشان فردی است که ترک اولی نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان مشاهده نمی‌شود! مرحوم آقا خنده‌ای کردند و وقتی بیرون آمدیم گفتند که آخر این تعریف برای علامه شد؟! علامه کجا و اصلاً مقام فعل و عمل کجا، این شخص چه می‌گوید؟! ترک اولی نه در خلوت و نه در جلوت! ترک اولی را ممکن است یکی به خودش فشار بیاورد و فرض کنید که حالا خیلی دقت کند و هر کاری که می‌خواهد بکند چند دقیقه صبر کند و هر حرفی که می‌خواهد بزند قبلش سکوت کند و انجام دهد.

یک روایتی ظاهراً از امام رضا علیه‌السلام چند روز پیش نوشته بودند که اگر کسی قبل از صحبت چند لحظه تأمل کند به پشیمانی مبتلا نخواهد شد.<sup>۱</sup> خب حالا اگر کسانی از همین افراد عادی بخواهند این کلام امام رضا را عمل کنند، چقدر در رفتارشان تأثیر می‌کند؟! چقدر در بیانشان تأثیر می‌کند؟! خب علامه طباطبایی این است؟! یعنی این مقامش است که حالا فرض بکنید بنده می‌خواهم ترک اولی انجام بدهم مواظب باشم در صحبت با یکی صدایم بالا نرود؟! خیلی خب، حالا تصنعی هم که شده [این کار را می‌کند] و خیلی از این سیاست‌مدارها همه همین کار را می‌کنند، جلوی شما می‌خندند و تبسم می‌کنند ولی از پشت می‌روند ترتیب همه را از دم می‌دهند و خلاصه یک جور با یک تبسمی سر را پایین می‌اندازد که می‌گویی این فرد سلمان را در جیب چپش گذاشته و ابوذر را هم در جیب راستش گذاشته و عمار را هم در این جیب بالایی گذاشته است! بمیرم الهی! اما وقتی از آن طرف نگاه می‌کنی می‌بینی هم‌چنین دارد می‌چاید که فقط مانده زن آدم را بیاید بچاید! اول و آخر را دارد می‌چاید، اینها سیاست است! حالا به اینها بگویی که ترک اولی نمی‌کنند! فرض کنید نگاه می‌کنید که چه تقوایی دارد، چه ریشی گذاشته است!

اینها همه به خاطر چیست؟! اینها همه به خاطر این است که ما به ماده مبتلاییم نه به صورت! صورت را درنیافتیم، صورتی که به ماده حقیقت می‌بخشد را نفهمیدیم، فقط به ماده نگاه کردیم، فقط به این محسّنات ظاهری توجه کردیم که اینها همه ماده است، این ماده به هر کیفیتی دربیاید همان است و تفاوتی نمی‌کند! منتها ما ظاهر را گرفتیم و دیگر خبر از آن باطن که صورت است نداریم و به همین جهت است آن کسی که به مقام ولایت برسد اصلاً حکمش با سایر افراد تفاوت پیدا می‌کند گرچه از نقطه نظر ظاهری حکمش با سایر افراد یکی است و فرق نمی‌کند و این مسئله بسیار مهم است که باید به این قضیه توجه کرد.

<sup>۱</sup>. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۹، با قدری اختلاف.

## علت اختلاف جوهری امام علیه‌السلام با بقیه افراد

من قصد دارم راجع به این قضیه در همین جلد سوم اسرار ملکوت مطالبی بیاورم گرچه در جلد دوم نیز آمده بود که به طور کلی ولیّ الهی و در مرتبه اعلیٰ، امام علیه‌السلام اختلاف جوهری با سایر افراد دارند که این اختلاف جوهری به کیفیت اختلاف صورت آنها برمی‌گردد به طوری که این اختلاف صورت باعث اختلاف در ماده آنها خواهد شد و ماده آنها است که به آنها ارزش خواهد داد.

## علت زیارت قبور ائمه علیه‌السلام

علت اینکه ما الآن به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌رویم و زیارت می‌کنیم...؛ خب روح امام رضا علیه‌السلام که فقط در آنجا نیست، روح امام رضا علیه‌السلام همه جا هست، در همین اتاق هم هست؛ همه جا هست و وجود به معنای ظرف نیست، چون بدن امام علیه‌السلام در تحت تسخیر آن روح بوده و هست، آن بدن ارزش رفتن از این نقطه زمین به آن نقطه زمین را دارد ولو به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه **حَبِوًّا عَلَی النَّلَجِ**؛ یعنی اگر سینه خیز بر روی یخ برود تا به حرم امام رضا برسد کاری انجام نداده و کاری نکرده است. ما همین طوری اینها را می‌گوییم ولی اینها را آنها می‌فهمند، آنهایی که شناخت دارند. آنها این حرف‌ها را می‌زنند و شعر هم نمی‌گویند. وقتی شاعر گُل می‌کند دیگر همه چیز می‌گوید؛ شعر است دیگر به این صورت حالا بگوییم:

از بس که خدا عشق به حیدر دارد \*\*\* انگار نه انگار پیامبر دارد!

تا بالأخره مجلسمان گرم بشود، هرچه شعرمان از این چرت و پرت‌ها بیشتر داشته باشد گرم‌تر می‌شود و بقیه می‌گویند: به به! دمش گرم؛ چه ولایتی است! بین این چه دارد می‌گوید! علی را کجا برده! خاک بر سرت کنند با آن شعرت، تو با این شعرت نیامدی علی را بالا ببری بلکه آمدی خون به دل علی کردی! عرفا آنها را می‌شناسند که امام علیه‌السلام در چه مرتبه‌ای هست و آنها حدیث رسول خدا را می‌فهمند که فرمود: «کسی که به زیارت این فرزندانم برود ثوابش هزار حج مقبوله و هزار عمره مقبوله دارد».<sup>۱</sup>

جداً می‌گوییم که اگر ما بیاییم این روایت را از همین افرادی که بالأخره هستند سؤال بکنیم، چه می‌گویند؟! می‌گویند: بله! بالأخره خیلی ثواب دارد، خب این ثواب از کجا آمد؟! دیگر این بنده خدایی که با همین چشم‌های خودم در قبرستان بقیع دیدم با کفش و با نعلین جلوی چهارتا امام معصوم علیه‌السلام می‌رود و زیارت می‌کند، صاف می‌ماند که چه بگوید! حالا فرض کنید که اگر امام رضا هم در همین جا کنار این چهار

<sup>۱</sup>. کامل الزیارات، ج ۱، باب من زار الحسین علیه السلام تشوقاً إلیه، ص ۱۴۲.

امام بود و مجموعاً پنج امام می‌شدند؛ همین نعلین و همین کفش و همین معرفت بود، باینکه اینها چهار نفر هستند و امام رضا یکی است و تازه اینها پدران امام رضا هستند و از نقطه نظر مراتب ظاهری و عادی هم که خواهیم نگاه بکنیم [ارجحیت دارند] ولیکن چون گنبد ندارند، چون در طلا ندارند، چون آینه کاری‌ها و فلان ندارند لذا غریب هستند! این بندگان خدا غریبند ولی موقوفات امام رضا علیه السلام بحمدالله را ببینید که چه خبر است! تا هند و آن طرف‌ها هم موقوفات امام رضا رفته است، همین طور در جاهای دیگر در همین ایران! من باب مثال در یکی از نواحی تهران اخیراً موقوفاتی پیدا شده است که معلوم شد جزو موقوفات امام رضا است، خلاصه مثل اینکه امام رضا از این نظر از بقیه ائمه خیلی اوضاعش روبه‌راه‌تر است! خب این مسئله به چه برمی‌گردد؟! تمام اینها به کیفیت توجه انسان برمی‌گردد که انسان به چه چیزی توجه دارد؟ به ماده توجه دارد یا به صورت توجه دارد؟

حقوق بشر باید براساس ملاکات صوری تدوین بشود، نه براساس ملاکات مادی و این بزرگ‌ترین اشکالی است که بر مسئله حقوق بشر از نقطه نظر فلسفی وارد است. انسانی که ارزش خود را در حد یک حیوان پایین آورده است و لخت مادرزاد در بین افراد به جلوه‌پردازی می‌پردازد این اصلاً ارزشی ندارد از نقطه نظر حقوق بشری که حالا انسان بخواهد به آن توجه کند، این یک حیوانی است که دارد راه می‌رود و حرکت می‌کند و البته صد درجه از حیوان هم پایین‌تر و پست‌تر است زیرا تفکر، تفکر حیوانی است. این منظور کلام مرحوم آخوند است که صورت انسانی است که می‌آید به انسان آن بهاء و عظمت را می‌دهد و باعث می‌شود که انسان از بقیه فرق کند، نه صرف وزن، سنگینی، شکل، قیافه و این خصوصیات که افراد در اینجا به آن توجه می‌کنند.

وَمِنْ هَاتَيْنِ الْجَهَّتَيْنِ يَنْتَظِمُ كَوْنَ السَّرِيرِ ذَا مَادَّةٍ وَ صَوْرَةٍ وَ كَذَا [لذا] نَقُولُ حَقِيقَةُ الْخَشَبِ صَوْرَتُهَا الْخَشَبِيَّةُ وَ مَادَّتُهَا هِيَ الْعُنَاصِرُ لَا مِنْ حَيْثُ كَوْنُهَا أَرْضاً أَوْ مَاءً أَوْ غَيْرَهُمَا بَلْ مِنْ حَيْثُ كَوْنُهَا مُسْتَعِدَّةً بِالْإِمْتِزَاجِ لِأَنَّ يَصِيرَ جَمَاداً أَوْ نَبَاتاً أَوْ حَيَوَاناً إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَشْيَاءِ الْمَخْصُوصَةِ دُونَ غَيْرِهَا لِأَجْلِ الْعِلَّةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا.<sup>۱</sup>

«از این دو جهت است که سریر دارای ماده و صورت می‌شود و از دو جهت یکی خشبیت که ماده است و دیگری هم از جهت آن هدف و مقصد غائی که سریریت است، حالا نسبت به خود خشب ما این صحبت را می‌کنیم که حقیقت خشب همان صورت خشبیت است که او را از حدید و اینها جدا می‌کند و ماده‌اش عناصری است که این عناصر به شکل خشبیت درآمدند، نه از جهت اینکه این زمین و آب است و غیر اینها؛ نه، خود آنها باز دارای صورت و ماده هستند بلکه از حیث اینکه این ماده مستعد برای امتزاج است تا اینکه جماد بشود یا نبات یا حیوان یا غیر از اینها از اشیاء مخصوصه ولی غیر از اینها نشود، آن ماده قابل برای نبات شدن و جماد شدن، آن ماده را به آن ماده می‌گویند، نه صرف زمین بودن! چون خود زمین دارای ماده و صورت است و

<sup>۱</sup> . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۳.

خودش امر خارجی می‌شود، یک امر مجموع و مبهمی که از همه اینها به دست می‌آید، آن ماده می‌شود که البته آن جدای از ارض و اینها نیست ولی خود ارض فی حدّ نفسه نیست. به خاطر آن علتی که ما آن را ذکر کردیم که این جنبه ماده و مبهم بودن است که به مرتبه تفصیل درمی‌آید.»

وَ هَكَذَا إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَادَّةٍ لَا مَادَّةَ لَهَا أَصْلًا إِذْ لَا تَحْصُلُ لَهَا وَ لَا فِعْلِيَّةٌ إِلَّا كَوْنُهَا جَوْهَرًا مُسْتَعِدًّا  
لَأَنْ يَصِيرَ كُلُّ شَيْءٍ بِهَا تَخَصُّصًا - فِي ذَاتِهَا بِوَاحِدٍ دُونَ وَاحِدٍ لِعَدَمِ كَوْنِهَا إِلَّا قَابِلًا مَحْضًا وَ قُوَّةً  
صِرْفَةً وَ إِلَّا يَلْزَمُ الدَّوْرُ أَوْ التَّسْلُسُ فَهِيَ مَادَّةُ المَوَادِّ وَ هِيَ وَلى الهَيُولِيَّاتِ.

و هَكَذَا إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ... همین‌طور آن ماده هم خود او مستند به یک ماده دیگری است تا اینکه برگردد به همان هیولا و ماده‌ی مواد اولیه که آن ماده‌ی مواد اصل ماده‌ی عالم خارج را تشکیل می‌دهد که اصلاً نسبت به او نمی‌توانیم اطلاعی کسب کنیم. تحصیل و فعلیتش فقط جوهریت است که آن جوهریت استعداد این را دارد که به هر قسمی دربیاید، ولی در ذاتش میل به هیچ طرفی نیست که آیا تبدیل به حدید بشود، تبدیل به این عناصر صد و چندتایی که به آنها عناصر جدول مندلیف می‌گویند که به گوگرد و سدیم و این چیزهاست تبدیل شود، آن ماده به هیچ کدام از اینها تمایلی ندارد ولی قابلیت برای تبدیل شدن به اینها را دارد چون این فقط قابلیت محض دارد و قوه‌ی صرف دارد و الاً اگر در آن قابلیت باشد لازمه‌اش دور و تسلسل است و آن وقت بعد صحبت در این می‌شود که این قابلیت را از کجا آورده است؟ این قابلیت باید دارای یک صورتی باشد و اگر مستند به صورت باشد دور لازم می‌آید، اگر مستند به یک ماده دیگر باشد آن وقت تسلسل می‌شود. بالأخره باید به یک ماده‌ای برسیم که در آن ماده کشش به هیچ سمتی نیست و فقط ابهام محض است و افاضه و اضافه اشراقیه آن ابهام محض را متمایل به یکی از این عناصر و مواد و امثال ذلک می‌کند و خود او فی حدّ نفسه هیچ اقتضایی ندارد؛ یک ماده‌ای است که هیچ‌گونه اقتضایی در ذات او نسبت به تشکّل نیست.

وَ كَوْنُهَا جَوْهَرًا لَا يُوْجِبُ تَحْصُلَهَا إِلَّا تَحْصُلَ الإِبْهَامِ وَ كَوْنُهَا مُسْتَعِدَّةً لَا يَقْتَضِي فِعْلِيَّتَهَا إِلَّا فِعْلِيَّةَ  
القُوَّةِ وَ إِنَّمَا الفَرْقُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ العَدَمِ أَنَّ العَدَمَ بِمَا هُوَ عَدَمٌ لَا تَحْصُلُ لَهُ أَصْلًا حَتَّى تَحْصُلَ الإِبْهَامِ وَ  
لَا فِعْلِيَّةً حَتَّى فِعْلِيَّةَ القُوَّةِ لِشَيْءٍ بِخِلَافِ الهَيُولَى الأُولَى إِذْ لَهَا مِنْ جُمْلَةِ الأَشْيَاءِ - هَذَا النُّحُو مِنْ  
التَّحْصُلِ وَ الفِعْلِيَّةِ لَا غَيْرَ دُونَ غَيْرِهَا إِلَّا مِنْ جِهَتِهَا فَهِيَ أَحْسَنُ الأَشْيَاءِ حَقِيقَةً وَ أضعْفَهَا وَجُوداً  
لِوُقُوعِهَا عَلَى حَاشِيَةِ الوجودِ وَ نَزُولِهَا فِي صَفِّ نِعَالِ مَحْفَلِ الإفَاضَةِ وَ الجُودِ.<sup>۱</sup>

اینکه این ماده جوهر است و جوهر الجواهر به او اطلاق می‌شود ایجاب نمی‌کند که در خارج تحصیل داشته باشد و صورت داشته باشد مگر همان تحصیل ابهام است یعنی حقیقت جوهریتش یک حقیقت ابهام است؛ حقیقتی که دارای تعین باشد نیست چون همین که شما اسم تعین بر آن می‌گذارید این یعنی خودش صورت دارد و وقتی که صورت داشته باشد دیگر استعداد و قابلیت برای تشکّل به انواع را ندارد درحالی که ما آن را به صورت نداشتن می‌شناسیم. اینکه در وجودش استعداد هست اقتضای فعلیت او را نمی‌کند و همیشه

۱. همان، ص ۳۳ و ۳۴.

با خودش قوه را دارد که آن جنبه فقریت است. «الفقر فخری»<sup>۱</sup> آن جنبه فقریت را همیشه با خودش سیر می‌دهد. خب یکی بگوید: جنبه ابهام همان عدم است و عدم هم که لا یُحکم علیه! می‌گوید: نه در اینجا می‌دانیم یک چیزی هست ولی نمی‌دانیم آن چیز چیست، ولی عدم هیچی نیست حتی تحصیل ابهام را ندارد، حتی فعلیتی را ندارد، حتی فعلیت قوه و نفس استعداد هم در آن نیست چون چیزی نیست که در آن استعداد باشد، استعداد یعنی خودش یک فعلیت باشد، همین که می‌تواند تبدیل شود پس این قوه را دارد و این خودش یک نوع فعلیت است! به خلاف هیولای اولی که این هیولای اول این تحصیل را دارد که به اشکال مختلف دربیاید ولی غیر از اشیاء مگر از همین جهت بخواهد پیدا شود، به همین‌ها می‌تواند تبدیل بشود ولی از جهت خود ماده بودنش، این هیولا از همه اشیاء آخس است و مرتبه پایین‌تری دارد و وجودش ضعیف‌تر است چون تحصیل عینی و خارجی ندارد بلکه بر حاشیه وجود قرار دارد، صورت باید بیاید به او قوام وجودی خاص ببخشد و یک نوع از وجود مبهم الآن بر این حاکم است و اینکه این در انتهای صف و آن آخرهای خط محفل افاضه قرار گرفته که حالا باید حرکتش را شروع کند و به واسطه صوری که بر او عارض می‌شوند باید خودش را به ظهور و نمود دریاورد.

فَبَعْدَ تَمَهِيدِ هَذِهِ الْمُقَدِّمَةِ يَنْقَطُنُ اللَّيْبُ مِنْهَا بِأَنَّ كُلَّ حَقِيقَةٍ تَرْكِيبِيَّةٌ فَإِنَّهَا إِثْمًا تَكُونُ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ بِحَسَبِ مَا هِيَ مِنْهَا بِمَنْزِلَةِ الصُّورَةِ لَا مَا هِيَ مِنْهَا بِمَنْزِلَةِ الْمَادَّةِ فَإِنَّ الْمَادَّةَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهَا مَادَّةٌ مُسْتَهْلَكَةٌ فِي الصُّورَةِ اسْتِهْلَاكِ الْجِنْسِ فِي الْفَصْلِ إِذْ نَسَبْتُهَا إِلَيْهَا نَسَبُهُ النِّقْصِ إِلَى التَّمَامِ وَالضَّعْفِ إِلَى الْقُوَّةِ وَ تَقْوَمُ الْحَقِيقَةُ لَيْسَ إِلَّا بِالصُّورَةِ وَإِنَّمَا الْحَاجَةُ إِلَيْهَا لِأَجْلِ قَبُولِ آثَارِهَا وَ لَوَازِمِهَا وَ إِنْفِعَالِهَا الْغَيْرِ الْمُنْفَكَةِ عَنْهَا مِنَ الْكَمِّ وَ الْكَيْفِ وَ الْأَيْنِ وَ غَيْرِهَا حَتَّى لَوْ أَمَكَّنَ وَجُودَ تِلْكَ الصُّورَةِ مُجَرَّدَةً عَنِ الْمَادَّةِ.<sup>۲</sup>

«خب حالا می‌خواهیم به انسان برسیم! هر چیزی که دارای ترکیب از ماده و صورت باشد، به حساب اینکه آن حقیقت به منزله صورت می‌ماند یعنی هر حقیقت ترکیبیه حقیقتش عبارت از همان صورتی است که دارد، آن حقیقت او را تشکیل می‌دهد، نه ماده بودن! - ماده بودن که ارزشی ندارد - نه آنکه از این حقیقت به حساب ماده است، آنچه که به حساب ماده است خیلی ارزش ندارد، آنچه که به حساب صورت است آن به این حقیقت ارزش می‌دهد. چیزی که نسبتش نسبت تمام و ضعف و قوت است دیگر نمی‌تواند در اینجا قابل اعتناء باشد و به او اعتنائی نمی‌شود و تقوّم حقیقت به واسطه صورت است نه به واسطه ماده!

و إِنَّمَا الْحَاجَةُ إِلَيْهَا لِأَجْلِ قَبُولِ... الف و لام در «الغیر» بیخود است و باید «غیر» باشد. حاجتی که به این ماده در اینجاست به خاطر این است که قبول آثار و لوازم بکند و اینها منفک از او نیستند؛ از کم و کیف و غیره. اگر ممکن بود این صورت در خارج بدون ماده باشد همان صورت، اصل بود متنها خب صورت بدون

۱. عدة الداعی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۴.

ماده نمی شود یعنی کل حقیقت انسان را...

تعجب می کنم چقدر آدم باید کم فهم باشد! مثلاً در مسئله شبهه آکل و مأکول و امثالهم و به خصوص در قضیه قیامت عنصری و قیامت نفسی که اثبات می شود و در مقابل قیامت جسمانی و حشر جسمانی که در آنجا هست قرار دارد، خب مرحوم آخوند و بوعلی هم همین طور می گویند، مسئله به مسئله نجار می ماند! وقتی که نجار تیشه را بردارد و یک جا را بزند یا مثلاً کلنگی را بردارد، کسی به آن اسباب و ادوات و آلات توجه نمی کند بلکه عمده توجه بر سر فاعل است که این ادوات را استفاده می کند. اگر کسی با تیشه زد یک خانه ای را خراب کرد تیشه را محاکمه نمی کنند و دادگاه نمی برند تا قاضی دادگاه رو به تیشه کند و بگوید: ای تیشه فلان شده چرا زدی؟! آن فاعل را می آورند و آن را محکومش می کنند بعد آن وقت در مقام جواب می گویند که نه قضیه این نیست، قضیه این است که دو نفر هستند که یکی کور است ولی قدرت بر حرکت دارد و دیگری بیناست ولی قدرت بر حرکت ندارد، آن شخص کور آن بینا را سوار بر دوش خودش می کند و بعد باهم می روند دزدی می کنند، در این شرایط هردوی اینها را باید محاکمه کرد چون هم آن شخص کور این را برده و هم آن بینا آمده و راهنمایی کرده که از این طرف برو یا از آن طرف برو و چه کار کن! یعنی شما واقعاً نمی خندید؟! شخص احمقی بیاید انسان و بدن را به همان کور و بینا تشبیه بکند و بگوید که هردوی اینها در انجام دادن این عمل مقصرند، آن به سهم خودش مقصر است و این به سهم خودش مقصر است، آخر گیرم بر اینکه فلسفه نخواندید، آخر این خریت چیست؟! این قدر آدم نفهم باشد که نتواند این مسئله را بفهمد و نتواند این را تشخیص بدهد؟! *تلمیذ: صورت حقیقتش تعلق خاطر دارد و نقصان پیدا می کند. آثار صورت در ماده به سبب نقصان در صورت است نه فنای بر ماده. اینکه در اینجا حقیقت متعلق به صورت است قبل از اینکه تعلق بگیرد صورت کمال خودش را داشته است.*

استاد: بله هر چه هست برای صورت است، منتها کمال صورت کی ظهور پیدا می کند؟! وقتی به ماده تعلق بگیرد! ببینید این صورتی که می خواهد بیاید یک مرتبه واحد نیست بلکه دارای مراتب مختلفی است که به واسطه تغییر و تحولاتی که پیدا می کند این صورت هم تغییر و تحول پیدا خواهد کرد، فقط یک جنبه ندارد و این تغییر و تحولاتش به واسطه واقع شدنش در محیطی است که آن محیط صورت را به فعلیت خودش دریاورد یعنی صورت برای اینکه به لذتی برسد احتیاج به ماده دارد یا اینکه برای اینکه به آلمی برسد احتیاج به ماده دارد، خود همان صورت فی حد نفسه یک جنبه تجردی دارد که آن جنبه تجردی در آن موقعیت فعلیت خودش جدای از ماده و اینها نیست، بله! وقتی که به مرحله فعلیت تام رسید آن موقع دیگر نیاز به ماده ندارد. *تلمیذ: یعنی ما صور مادی را در نظر نگیریم؟*

استاد: الآن فرض بکنید یک انسان می خواهد از عالم بهیمیت حرکت کند و می خواهد به واسطه ریاضات خود را تغییر بدهد مثلاً دروغ می گوید می خواهد از این بعد راست بگوید،

دزدی می کند می خواهد از این بعد دزد نباشد، مال مردم را تا به حال خورده اما می خواهد در این موقع که می بیند آتشی هست و قیامتی هست و فردا بابایش را درمی آورند اینها را جبران کند؛ فرض کنید سر گردنه ایستاده و کاروان را لخت می کند حالا می خواهد توبه کند، درست شد؟ حالا اینکه می خواهد از الآن کم کم برگردد صورتش الآن این است لذا وقتی نگاهش می کنی می بینی صورت فعلی این شخص صورت حیوان است؛ صورت گرگ است صورت انسان نیست.

انوار جمال توست در دیده هر مؤمن \*\*\* آثار جلال توست در سینه هر کافر<sup>۱</sup>

صحبت که می کند از آن صحبتش می فهمد! مثلاً وقتی که انسان نواری را گوش می دهد بدون اینکه گوینده را دیده باشد از کیفیت صحبتش در نوار می تواند به آن کدورت های نفسانی شخص پی ببرد که چه خبر است!

من یک وقتی به جایی می رفتم راننده نوار یک بنده خدایی را در ماشین گذاشته بود و این شروع کرد به صحبت کردن دیدم یک دفعه عجیب منقلب شدم گفتم: آقا این کیست؟! گفت: آقا نمی شناسید؟! این فلانی است! گفتم: هان! خب حالا شناختم، اگر هم تا حالا نمی شناختیم حالا شناختیم! خب ما که اطلاع نداشتیم و تا حالا هم که نوارش را گوش نداده بودیم، این چه قضیه ای است؟ از آن طرف وقتی کسی صحبت می کند از کیفیت صحبتش آن نورانیت پیداست، از چشم به خصوص خیلی پیدا می شود، مرحوم آقا می فرمودند: کسی که دزد هست از چشمش پیداست که این آدم دزد است، کسی که اهل معاصی است به چشمش یک نگاه بکنی می فهمی، همین طور آثاری که نسبت به مقامات پیدا می شود.

یک وقتی عکسی از مرحوم علامه طباطبایی بود - اتفاقاً آن عکس را من خودم از مرحوم علامه در منزلشان در تهران، در آن جلساتی که ایشان برای مباحثات با علامه طباطبایی می رفتند، یک روز دوربین را با خودم آوردم و از ایشان و مرحوم علامه چندتا عکس برداشتم - که با مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه داشتیم نگاه می کردیم، گفتم: این حالت چشم ایشان حالت فنا را نشان نمی دهد؟ ایشان گفتند: همین طور است! یعنی خود چشم نشان می دهد که شخص در چه وضعیتی هست، اینها همه غیر اختیاری است یعنی شخص نمی تواند با خودش یک کاری بکند و این قابل تغییر نیست و آن کسی که باید بفهمد می فهمد و می گوید که آقا کلاه بر سرمان نگذار، همین که به تو نگاه کنیم تا آخر قصه را می خوانیم، حالا می خواهی دور بزنی برو خودت را دور

<sup>۱</sup>. غزلیات شمس مغربی، غزل ۹۹.

بزن. این وضعیت از کجا درمی آید؟! خب معلوم است الآن این شخص صورتش عوض شد، خب چه کار می خواهد کند؟ حالا این آدم اگر بخواهد بگوید که من توبه کردم، دیگر اینها را کنار گذاشتم، خدایا غلط کردم و توبه کردم و می خواهم برگردم، این صورتی که می خواهد عوض بشود آیا بدون تعلق به ماده می تواند عوض شود؟ خیر! این ماده می خواهد و باید از آن راهی که رفته بود برگردد و تألم بکشد و کم کم شروع به چرخیدن کند تا آن صورت حیوانی که الآن همراهش است کم کم کم رنگ بشود، کم رنگ بشود تا اینکه دور بزند و برگردد و تبدیل به یک صورت انسانی بشود و بدون ماده نمی شود. حالا اگر شما صورت بدون ماده ای دیدید یا خودتان تصور کردید این حرف دیگری است. آیا شما بدون ماده چیزی احساسی کردید؟

تلمیذ: ...

استاد: کار ماده خیلی است. این قدر کارها از ماده برمی آید...! البته ماده بدون صورت که نمی شود و هر ماده ای باید صورت داشته باشد. خدا مرحوم آقای غروی را بیمارزد آن موقع که پیش ایشان درس می خواندیم گاهی اوقات یک کیسه با خودشان می آورد، می گفتیم که آقا این چیست؟ می گفت: این کیسه آذوقه است. می گفتیم: آقا پس کی به خانه تان بیاییم؟! هر وقت کیسه می آورد ما قول سُر از او می گرفتیم؛ بالأخره آذوقه می خواست ببرد!

*تلمیذ اول: دزدی به منزلی برای سرقت رفته بود و صاحب خانه دزد را کتک زده بود و دزد از دست صاحب خانه شکایت کرد. این به چه صورت می شود؟*

استاد: چه قانون خوبی است! چه عرض کنم؟! شما خودتان بفرمایید. شما اگر به عنوان حاکم و قاضی در اینجا باشید چه حکمی می کنید؟

*تلمیذ دوم: اتفاقاً در همین قم اتفاق افتاده است. یک شبی سه نفر دزد به منزل شخصی رفتند تا موتور آن بنده خدا را بدزدند، دیدند در قفل است یکی رفته حیاط و دیگری در کوچه و آن یکی هم بالای بام موتور را می کشند که ببرند. همین حین صاحب خانه بیدار می شود شروع می کند به داد و فریاد و آن کسی که روی دیوار بود می ترسد موتور را رها می کند می افتد روی سر آن کسی که در کوچه بود و آن شخص گشته می شود. صاحب خانه را می برند که دیه این بنده خدا را بده!*

استاد: و **علی الاسلام السلام**، این انسان بوده و حقوق بشر در اینجا اقتضاء می کند که نه تنها موتور را به او بدهید بلکه بقیه چیزها را هم تقدیمش کنید تا به نحو احسن و اتمّ پذیرایی بشود! اگر ما قاضی باشیم این طوری می گوئیم که هم باید پولش را بدهی، هم باید موتور را به او بدهی، هم باید چیزهای دیگر به او بدهی و هم باید خودت را تقدیم کنی تا اینکه جبران تألمات بشود! بله! اینها دیگر چیزهایی است که...

استاد: آن وقت دزد چیزی برده است یا نه؟

*تلمیذ اول: نه؛ چیزی نبرده است. دزد چاقو پرتاب کرد و برای مثال چاقو در خانه باقی ماند؛ یا کفشش را هم جا گذاشت. آیا این مال غیر مشروع است؟*

استاد: پس جنبه اعراض منظورتان است، در این صورت اگر بداند محل سکونت دزد کجاست باید یکی

در خانه‌اش بفرستد که بیا و این کفشت را بگیر، ولی اگر نداند آن اعراض است و حکم اعراض دارد. یا در بقالی اعلامیه بچسباند آهای دزدی که آمدی آنجا نشانی بده بیا کفشت را بگیر!

**تلمیذ:** جایزه‌هایی که بانک می‌دهد آیا خمس دارد؟

استاد: موردش چیست؟

**تلمیذ:** برای جلب مشتری می‌گویند: حساب باز کنید و در قرعه‌کشی جایزه ببرید.

استاد: اگر پول در حساب گذاشتن به این نیت است که جایزه بگیرند حرام است ولی اگر نیتش جایزه گرفتن نیست یعنی اگر به او بگویند که به تو جایزه نمی‌دهند، می‌گوید که خب ندهند، من می‌خواهم پولم را در بانک بگذارم در این صورت آن جایزه‌ای که خودشان می‌دهند اشکال ندارد ولی باید دید این جایزه را از کجا آوردند، آیا خود بانک از مال ربوی این جایزه را می‌دهد یا نه؟ چون بانک که از جیب خاله‌اش نمی‌دهد معاملاتی که می‌کند آیا ربوی است یا نه؟ در هر صورت اشکال دارد.

**تلمیذ:** اینها پولشان و درآمدهایشان بر اساس حساب مشخصی نیست. ممکن است بر اساس معاملات و یا حساب‌های مختلف افراد باشد.

استاد: پول‌ها را به مردم می‌دهند و ربا می‌گیرند.

**تلمیذ:** درآمدهایشان بر اساس منابع مختلفی است. ممکن است شرکت پالایشگاه پتروشیمی، معدن و شرکت‌های مختلفی داشته باشند.

استاد: آن وقت خود بانک این کارها را انجام می‌دهند یا کارفرمایش جدا است؟

**تلمیذ:** اغلب کارفرما خود بانک است. مثلاً من در برخی از این پروژه‌ها دیده‌ام که نوشته است کارفرما فلان بانک!

استاد: آن وقت اینها حساب سود و زیان را در نظر می‌گیرند یا فقط سود است؟

**تلمیذ:** وارد جزئیات این مورد نشده‌ام اما بالأخره سود می‌کنند که آن پول را مجدداً سرمایه‌گذاری می‌کنند.

استاد: می‌دانم در شرکت باید زیان هم مورد نظر باشد؛ اگر نباشد خب این باطل است، فرض کنید اگر کسی برود حالا با بانک مشارکت کند و بداند که ممکن است ضرر بکند آیا این را انجام می‌دهد یا نه؟ این فقط به قصد سود است و سود تنها هم که نداریم.

**تلمیذ:** شما یک بار فرمودید که می‌شود اگر ضرر نباشد.

استاد: بله می‌شود در آنجا چیز کرد ولی صحبت در این است که این میزان را اینها مشخص می‌کنند، مشخص می‌کنند که درصد سود چقدر است درحالی که در مشارکت نباید مشخص باشد، مصالحه بخواهند بکنند عیب ندارد ولی اگر بخواهند مشخص بکنند که به‌طور ثابت فلان مقدار درصد سود باشد؛ این دیگر میزانی نیست که براساس ربح و اینها دربیاید، چون از اول می‌گوید: این قدر است و این رباست. یک وقتی دارد اتوبان راه می‌اندازد خب در بعضی ایام تردد در اتوبان زیاد است و در بعضی ایام کم است خب ربحی که به‌دست می‌آید مختلف است و اگر بانک بگوید: این مقدار در اینجا سرمایه‌گذاری می‌کنم و این مقدار ربح به

افراد شرکت کننده می‌دهم، از کجا این ربح با آن ربحتی که از تردد به دست می‌آید می‌تواند سازگار باشد؟! شاید یک روز اصلاً اتوبان بسته باشد، یک روز تردد کمتر باشد و روز دیگر تردد بیشتر باشد!

**تلمیذ: بانک که ضرر نمی‌کند.**

استاد: ضرر نمی‌کند ولی نمی‌تواند میزان سود را تعیین کند، اگر بگویید که من چند درصد از سود را می‌دهم، یک روز تردد کم شد، یک روز زیاد، این اشکال ندارد ولی یک وقتی می‌گوید: من ثابت سیزده درصد هر ماه به شما می‌دهم، اگر یک روز سود کم کردم از خودم می‌پردازم و یک روز سود اضافه کردم از شما می‌گیرم این نمی‌شود.

**تلمیذ: اگر مصالحه خارج از عقد قرارداد مضاربه باشد؛ می‌شود؟**

استاد: آن مصالحه، مصالحه اجباری است نه مصالحه اختیاری، مصالحه سرگرمی است.

**تلمیذ: درصد ثابت سود را پرداخت می‌کنند اما در عین حال سر سال هم حساب و کتاب می‌کنند.**

استاد: اگر این باشد اشکال ندارد که فرض کنید می‌گوید: من این مقدار از سود را می‌پردازم ولی فعلاً این مقدار مقرر را بیا بگیر. این اشکال ندارد.

**تلمیذ: مقدور هم نیست که در عمل برخی از محاسبات را انجام دهند، برای مثال آن کسی که مشارکت در پروژه‌های کرده است ما سود مشارکتش را حساب می‌کنیم. یک مقداری به صورت علی‌الحساب پرداخت می‌کنند و بقیه را نیز پس از حسابرسی پرداخت می‌کنند.**

استاد: خب تخمینی هم باشد عیب ندارد و لازم نیست هم چنین دقت کنند ولی نه اینکه دیگر بی حساب و کتاب باشد، چون اگر بی حساب و کتاب باشد دیگر معلوم می‌شود که هیچ عقدی بر آن مترتب نیست، زیرا نه در تحت مضاربه است نه مشارکت و نه چیز دیگر!

**تلمیذ: حال این جایزه‌ای که به شخص می‌دهند چگونه می‌شود؟**

استاد: جایزه را باید به فقیر بدهد.

**تلمیذ: کل مال حاصل از جایزه یا خمس آن مدنظر شما است؟**

استاد: همه را بدهد. اصل مالی که بانک دارد می‌دهد حرام است زیرا معلوم نیست از کجا آمده است.

**تلمیذ: خب اصل مال مختلط است.**

استاد: مختلط نیست، اصلاً می‌گوییم که معاملاتی که دارد انجام می‌دهد اشکال دارد مگر اینکه شما بدانید میزان آن مقداری که الان بانک دارد بر طبق وجه شرعی کار می‌کند بر آن مقدار جایزه غلبه دارد، آن وقت بحث یک پنجم می‌آید و الاً صرف مختص به همان خمس ندارد. وقتی شما بگویید که غلبه با آن مال ربوی است که اکثراً هم این طور است دیگر یک پنجم ندارد زیرا همه اش ربوی است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد